

یک ده خانگی یک مشقه هانگ→ مهدی مهرابی:

بالاخره بعد از ۲۸ سال



«ترون: میراث» یک فیلم سه‌بعدی است که داستان آن ادامه فیلمی است که ۲۸ سال پیش ساخته شده بود. در سال ۱۹۸۲ و در زمان اولین اکران فیلم ترون کارشناسان سینما بر این عقیده بودند که این فیلم از نظر مفهوم و همچنین جلوه‌های ویژه سال‌ها از زمان خودش جلوتر بود. داستان فیلم از این قرار است که سم فلین جوان سرکش و مغروری است که پدرش کوین فلین به شکل اسرارآمیزی ناپدید شده است. پدر وی در گذشته به عنوان رهبر اصلی جریان توسعه بازی‌های ویدئویی به شمار می‌رفت. سم در جریان جست‌وجو جهت یافتن پدرش متوجه سیگنالی عجیب و از دنیایی مجازی که قبلاً پدرش طراحی کرده بود، می‌شود. او می‌داند که این سیگنال و نشانه تنها کار پدرش می‌تواند باشد و از سوی او فرستاده شده باشد. سم به دنیایی دیجیتالی و مجازی وارد می‌شود که پدرش ۲۰ سال است در آن به دام افتاده است. با کمک دختر جنگجو به نام کورا، سفری بسیار خطرناک را جهت نجات خود از این دنیا شروع می‌کنند. در همین بین، شخصیتی شرور و ظالم در پی این است که به هر نحوی شده از فرار آنها جلوگیری کند. این فیلم شاید نتواند مانند نسخه ۲۸ سال پیش خود به عنوان یک پیشرو در تکنیک‌های بصری و جلوه‌های ویژه تصویری خود را معرفی کند اما بدون شک یکی از بهترین نمونه‌های ساخته‌شده تا امروز است. هرچند فیلم بعضی اوقات شما را تکنولوژی‌زده می‌کند یا حتی در بعضی از صحنه‌ها کیفیت بصری و نمایشی فیلم قدری افت می‌کند اما این فیلم آنقدر صحنه‌های درخرو توجه دارد که شما را همچنان امیدوار نگه دارد. این فیلم به مقدار کمی قابلیت این را دارد تا فکر و مغز شما را در جهت اهداف خود تحریک کند اما باید بگویم این چشمان و گوش‌های شما هستند که به شدت با دیدن فیلم تحریک می‌شوند نه فکر یا مغز. نکته قابل توجه دیگر در مورد این فیلم تکنیک صدابرداری و صداگذاری این فیلم است که به طرز شگفت‌انگیزی در سطح بالایی از کیفیت قرار دارد. از دیگر فیلم‌هایی که در هفته گذشته به اکران سینماهای جهان درآمد فیلم انیمیشنی یوگی خرسه بود که با برداشت آزادی از شخصیت‌های داستان قدیمی سریال یوگی و دوستان ساخته شده است. این فیلم توانست در اولین هفته اکران خود تاثیر بسیار خوبی بر مخاطبان سینمای جهان بگذارد و در رتبه دوم جدول فروش این هفته قرار گرفته است. از دیگر فیلم‌های تازه اکران‌شده باید به فیلم از کجا می‌دانی ساخته جیمز ال بروکس اشاره کرد که هر چند در آخر هفته گذشته رتبه‌ای بهتر از رتبه هشتم را توانست کسب کند اما فیلمی است که می‌شود دیدن آن را به هر کسی پیشنهاد داد. سومین شماره از فیلم نارنیا بیشتر از یک هفته توانست صدر جدول باکس آفیس را از آن خود کند و این هفته رتبه‌ای بهتر از رتبه سوم را توانست کسب کند.

پاکسی انگلیسی→

ترون: میراث (**TRON: Legacy**) یک سیستم مجازی رایانه‌ای تلاش می‌کند کنترل جهان را به دست بگیرد. جوزف کوزینسکی کارگردانی این فیلم را بر عهده داشته است و به همراه آدام هوروایتس فیلمنامه این فیلم را نگاشته‌اند. بازیگران اصلی این فیلم جف بریج، گارت هادلوند و الیویا وایلد هستند. این فیلم در ژانر حادثه‌ای ماجراجویی ساخته شده است و مدت ۱۲۷ دقیقه است. این فیلم توانست در اولین هفته اکران خود ۴۴ میلیون دلار فروش داشته باشد.

یوگی خرسه (**Yogi Bear**) داستان درباره مستندسازی است که برای ساخت یک پروژه به پارک کلمبوس سفر می‌کند و در آنجا با یوگی، بیوبو و رنجر اسمیت روبه‌رو می‌شود. کارگردانی این فیلم بر عهده اریک برویک بوده است و نویسندگان فیلمنامه آن جفری ونتمیلیا، جاشوا استرنین بوده‌اند. دان اکروید، جاستین تمبرلیک و آنا فاریس بازیگران اصلی این فیلم هستند. این فیلم انیمیشنی کمدی حادثه‌ای در مدت ۸۰ دقیقه ساخته شده است و در اولین هفته اکران خود توانست ۱۶/۴ میلیون دلار به فروش برساند.

افسانه نارنیا: کشتی سپیدپا (**The Chronicles of Narnia: The Voyage of the Dawn Treader**) لوسی و ادموند به همراه پسرعمو خود به نارنیا بازمی‌گردند و با شاهزاده دریاها ملاقات می‌کنند. آنها در یک سفر دریایی به وسیله کشتی سپیدپا با گروهی از مردگان و اژدهاها برخورد می‌کنند که مانع رسیدن آنها به مقصودشان می‌شود. کارگردانی این فیلم بر عهده مایکل آبتد است. کریستوفر مارکوس و استفان مک فلی نویسندهی فیلمنامه این فیلم را انجام داده‌اند و بازیگران اصلی این فیلم بن بامس، اسکندر کینس و جرجی هنی هستند. این فیلم در مدت ۱۱۳ دقیقه و در ژانر حادثه‌ای ساخته شده است و توانست در آخر هفته گذشته با فروش ۱۲/۴ میلیون دلار فروش کلی خود را به مبلغ ۴۲/۸ میلیون دلار برساند.

مبارز (**The Fighter**) یک مبارز سبکوزن مسابقات مشت‌زنی رویای قهرمانی در این مسابقات را در سر دارد. برادر او به او کمک می‌کند تا او بتواند به این آرزوی خود برسد اما برادر در زندگی خود درگیر مسائل جنایی و مواد مخدر است که این موضوع برای آنها مشکلاتی را ایجاد می‌کند. دیوید ا. راسل کارگردانی این فیلم را بر عهده داشته است و اسکات سیلور و پل تاماسی فیلمنامه‌نویسان آن بوده‌اند. بازیگران اصلی این فیلم مارک ویلبرگ، گرستین بل و امی آدامز هستند. این فیلم درام در مدت‌زمان ۱۱۵ دقیقه ساخته شده است که در اولین هفته اکران خود توانست مبلغ ۱۲/۶ میلیون دلار به فروش برساند.

گرفتار (**Tangled**) راپونزل شاهزاده جوانی است که از کودکی در این برج زندانی شده. فلین او را عشق گمشده خود می‌داند و سعی در آزادی‌اش دارد. کارگردانی این فیلم را ناتان گرتو و بایرون هوارده به صورت مشترک بر عهده داشتند و دان فوگلمن، جاکوب کوفیا نویسنده‌گان این فیلم هستند. بازیگران اصلی این فیلم اندی مور، زاخاری لوی و دونا مورفی هستند. این فیلم انیمیشنی در ژانر کمدی ساخته شده است و مدت آن ۱۰۰ دقیقه است. این فیلم توانست در آخر هفته گذشته با فروش ۸/۸ میلیون دلار فروش کلی خود را به ۱۲۸ میلیون دلار برساند.

یک ده روپاهایی که می‌آید→

کوجولهای خانواده فوکر (**Little Fockers**) **کارگردان:** پال ویتس **نویسندگان:** جان هلمبورگ، لری استاکلی **بازیگران:** بن استیالر، تری پولو، رابرت دونیرو **جک برنز** شخصی که در خانواده‌اش پدرسالاری را حاکم کرده قصد دارد برای خود جانشین انتخاب کند. در این میان دامادش برای کسب این عنوان حوادث جالبی را رقم می‌زند. **شن حقیقت** (**True Grit**) **کارگردان:** اتان کوهن، **جوئل کوهن** **نویسندگان:** اتان کوهن، **جوئل کوهن** **بازیگران:** جف بریج، مت دیمن، هابلی استینفیلد **یک افسر پلیس** به زنی کمک می‌کند تا در یافتن علت قتل پدرش به موفقیت برسد. **یک جایی** (**Somewhere**) **کارگردان:** سوفیا کاپولا **نویسنده:** سوفیا کاپولا **بازیگران:** استفن دروف، الی فیننگ، کریس پوتنوس **یک بازیگر** هالیوود که خود را درگیر یک زندگی بی‌پندوبار کرده است مجبور می‌شود برای مدتی از دختر ۱۱ساله خود مراقبت کند.

۱۵ سینمای جهان

سال پنجم۱۱۴۷ ■ چهارشنبه ۸ دی ۱۳۸۹

درباره «ورود به خلأ» جنجالی‌ترین ساخته گاسپار نوئه

انسان فیلمی شبیه به یک

سوزان سانتاگ در مقاله معروفش «ضدتفسیر» می‌نویسد: «در سینما پس جز محتوا چیزهای دیگری هم برای کسانی که به دنبال تحلیل هستند وجود دارد. در این هنر برخلاف رمان واژگان فرمی – صریح، پیچیده و قابل بحث فنی مثل حرکت دوربین، تدوین و ترکیب‌بندی هر فریم وجود دارد که در معنای اثر بسیار مهمند.» در انتهای همین مقاله او از کارکرد نقد فیلم به این شکل دفاع می‌کند: «کارکرد نقد فیلم باید نشان دهد چپستی یک فیلم چگونه است یا حتی این چپستی چیست، نه آنکه آن را معنی کند.» همان طور که هر کسی می‌تواند تنها ۱۰ درصد از قابلیت‌های مغزش را استفاده کند، ما هم از این «واژگان فرمی سینما» سر در می‌آوریم.



مغز در شناخت هستی است. «ورود به خلأ» فیلمی قابل توجه است چون جهان سینمایی خود را بنا می‌کند، ثبات سبکشن حیرت‌انگیز است و درست مثل یک انسان مغز دارد. ما در حقیقت به درون مغز یک انسان صاحب شعور با فیلم سفر می‌کنیم. البته چنین سفری قطعاً نیاز به ابزار فرمی سینما دارد؛ «ورود به خلأ» فیلم کاملی نیست – در حقیقت خطاهای فاحشی هم دارد – اما یک مبارزه‌طلبی فرمالیستی است که تا به حال هیچ کارگردانی به آن وارد نشده است (حداقل پس از سال ۲۰۰۸ و فیلم گرسنگی). فیلم به هیچ ترتیب قصد القای این مساله را که چنین روشی باید اساس فیلمسازی قرار بگیرد ندارد. آنچه فیلم پیشنهاد می‌کند این است که هر فیلم باید قابلیت‌های ذاتی خود را به نمایش بگذارد، شیوه و نظم خود را پیدا کند و بر آن اساس ادامه دهد. اگر فیلم‌های بیشتری با این سبک و سیاق ساخته شوند، آن هنگام شاید بتوانیم با قطعیّت بیشتری درباره فیلم‌هایی حرف بزنیم که به روش سنتی ساخته شده‌اند یا روی پای خود ایستاده‌اند با تمام اشتباهات و خطاها و لغزش‌ها و عشق‌ها و نفرت‌ها و البته شایستگی‌ها و لیاقت‌هایشان. درست مثل همه مردم.

← آید→

– اما برای بسیاری از تماشاگران آن صحنه به‌یادماندنی‌ترین صحنه فیلم بود.

بله، صحنه‌ای که همه را هم به خنده می‌اندازد. اما من دیدم‌د در بسیاری از جشنواره‌ها، تماشاگران بعد از پایان تیتراژ اولیه دست می‌زنند. وقتی تهیه‌کننده فرانسوی می‌خواست یک تیتراژ تبلیغاتی برای اینترنت بگذارد از من پرسید کدام قسمت فیلم را انتخاب کنیم و من هم گفتم فقط تیتراژ اولیه.

– **باقی تیزرهای تبلیغاتی فیلم بیشتر اسکار را نشان می‌دهند که در تولات است و به شدت من را به یاد «راننده تاکسی» می‌اندازد؟**

بله، من لحظه‌هایی از راننده تاکسی را دوست دارم که دوربین بدون دلیل حرکت می‌کند. در فیلم‌های وونگ کاروای هم چنین صحنه‌هایی دیده می‌شود. مردم دارند با هم حرف می‌زنند و دوربین برای خودش می‌رود و از آنها دور می‌شود و بعد دوباره بازمی‌گردد. این سینمای واقعی است.

– **در سینما چه کسانی بیشترین تاثیر را روی شما گذاشتند؟**

در مورد این فیلم خیلی‌ها «ادیس فضایی» کوپریک، فیلم‌های کنت انگر که به نظر من نخستین فیلم‌های روانگاران را در دهه ۵۰ ساخت، «شرایط تغییریافته» و «ویدئودرام». همچنین باید از نماهای هوایی برایان دی پالما یاد کنم. در فیلم‌های او معمولاً می‌بینید که دوربین روی سر شخصیت‌ها پرواز می‌کند.

فیلم‌های «دوم» و «روزهای غریبه» هم از نظر نمای نقطه دید به عنوان مرجع قابل استناد هستند. – **من از خیلی از تماشاگران فیلم شنیدم که می‌گفتند از تماشای فیلم حس بازی‌های کامپیوتری را داشتند؛ چون نماهای نقطه‌نظر مرتباً عوض می‌شوند.**

خب، برای نماهای فلاش‌ریک از پشت گردن اسکار فیلم گرفتیم چون وقتی به گذشته خودم فکر می‌کنم یا رویاپردازی می‌کنم و به اتقم برمی‌گردم و سعی می‌کنم به همین مصاحبه فکر کنم، دوباره صحنه را در ذهنم بازسازی می‌کنم و دوربین به عقب می‌رود و من جلوی تصویر می‌ایستم. من خاطرات را این گونه دریافت می‌کنم و به همین خاطر اسکار را به عنوان یک شیخ در خلأ در جلوی قاب قرار می‌دهم.

– **به تناسخ اعتقاد دارید؟**
نه.

القای این است که این شیوه تقریباً بدون نگاه دوباره و بدون بررسی، همیشه استفاده شده است. این فیلم به همان میزان که جریان فیلمسازی را به چالش فرا می‌خواند، نسبت به جریان نقد فیلم هم حالتی انتقادی دارد. نقد سنتی معتقد است یک فیلم باید از صفر شروع کند؛ برای تمام تصمیم‌هایش دلایل فلسفی و علمی داشته باشد و حالا سوال این است که آیا اکثر فیلمسازان از روش سنتی فیلمسازی استفاده می‌کنند چون مناسب‌ترین راه است؟ یا از دیگر شیوه‌ها در دسترس‌تر است؟ اینکه این شیوه دیگر تثبیت شده یا نه، آنها به قدر کافی خلاق نیستند که کاری را که نوئه انجام داده انجام دهند. فیلم او با منطق درونی و خودساخته خود مثل یک دستگاه ارگانیک که بر اساس معیارهای علمی سرپا شده است کار می‌کند. حرکت آن از بخش نقطه دید به بخش خاطره‌ها و در نهایت گذر به بخش پرواز روح بر فراز زمین با سختگیری و دقت وسواس‌گونه نوئه انجام می‌شود. پس فیلم آنقدرها هم فیلم فرمالیستی به حساب نمی‌آید. فیلم بیشتر درباره اینکه چطور خاطره‌ها ساخته می‌شوند و در روان ما عمل می‌کنند، چطور می‌توان با تجربه فقدان روبه‌رو شد و درک ما چگونه از جهان شکل می‌گیرد، صحبت می‌کند. اما نکته اصلی فیلم نحوه کارکرد

← جیمز مارش / ترجمه: حامد کاویانی.

گفت‌وگو با گاسپار نوئه کارگردان «ورود به خلأ»

آخرین فیلم من کودکانه‌ترین فیلم من است

گاسپار نوئه از دو هفته پیش برای نمایش یکی از جنجالی‌ترین آثارش، «ورود به خلأ» در هنگ‌کنگ به سر می‌برد و حالا با بولتن جشنواره درباره فیلم، منشاء پیدایش آن، اهدافش از ساخت آن و البته باپاش صحبت می‌کند.

– **به شما برای ساختن جنجالی‌ترین و پرسرصدترین فیلم سال تبریک می‌گویم. هیچ‌کس را ندیدم که نسبت به آن بی‌تفاوت باشد؛ با عاشقش بودند یا از آن نفرت داشتند. بهترین اظهارنظری که درباره فیلم خواندم روزنامه مورسون تایم بود. نوشته بود: «این تکنیکی‌ترین و جاه‌طلبانه‌ترین اشغالی است که تا به حال ساخته شده است.»**

– **به چنین اظهار نظرهایی چطور واکنش نشان می‌دهید؟**

عاشق‌شان هستم. به عنوان یک فیلمساز، چه بخوای چه نخواهی، باید با تماشاگرزت بازی کنی. می‌دانم اگر نمی‌از تماشاگران از تعجب خشک‌شان بزند، نیمه دیگر احساس قدرت می‌کنند چون خشک‌شان نمی‌زند. به

مقابله با فیلم می‌پردازند. اگر بتوانی چنین تنشی بین تماشاگران ایجاد کنی، کارت را خوب انجام دادی. وقتی فیلم برگشت‌ناپذیر را ساختم خیلی‌ها پیش من آمدند و گفتند در کودکی قربانی سوءاستفاده قرار گرفته‌اند. به نزدیک‌ترین اطرافیان‌شان نمی‌گفتند ولی به من می‌گفتند. حالا با این فیلم خیلی از بیماران روانی به من می‌گویند که به راحتی می‌توانند از بدن‌شان خارج شوند. مردم با فیلم رابطه عمیق عاطفی برقرار می‌کنند و می‌گویند چطور فیلم ترس‌ها، وحشت‌ها و امیال‌شان را بازتاب داده است و هیچ‌گاه پیش از این، آنها را روی پرده ندیده بودند. خیلی از متانان هم به من می‌گفتند: «هی پسر، دقیقاً چیزی رو که ما می‌بینیم به ما دوباره تو سینما نشون دادی»

دقیقه ابتدایی «ورود به خلأ» نشان‌مان می‌دهد، ببینیم. پرده اول فیلم سخت‌ترین بخش برای دیدن است، مثل مار به خود می‌پیچد، صعبانی هستبد و به خاطر حرکات دوربین سرگردر گرفته‌اید. وقتی پس از دیدن فیلم برای نخستین بار به خیابان آدمم و جهان را از نقطه دید (POV) خودم و با چشمان خودم دیدم، همه چیز برایم عجیب بود. نوئه موفق شده بود کار بزرگی انجام دهد و عادت واقعی دیدن دنیا را از چشم من بپزندارد. او به امن‌ترین و طبیعی‌ترین حس من که دیدن جهان از زاویه دید خودم بود راه پیدا کرده بود. اما کشف قابلیت‌های پنهان و آشکار دوربین تنها دستاورد فیلم نیست. دوربین هیچ خاطره‌ای را نمی‌تواند ثبت کند مگر از پشت سر اسکار؛ وقتی دوربین نمای نقطه دید روح او را می‌گیرد تقریباً همیشه در حال پرواز در ارتفاع است و اجازه ندارد به هیچ نمای مقابل، نمای نزدیک یا هیچ نمای دیگری در سرتاسر فیلم کات بزند. این دقیقاً تبدلی همان شیوه همیشگی فیلمسازی را نشان می‌دهد که تنها با یک زبان سینمایی می‌تواند تعریف شود و اما فیلم «ورود به خلأ» با به کارگیری قوانین نوین زبان سینمایی که غالباً زیبایی‌شناسیک هم هستند این تنبلی را به چالش می‌کشد و غیرمستقیم درصد

و خیلی‌های دیگر هم گفتند «ما هیچ‌وقت از مخدر استفاده نکردیم، حالا که دیدیم بعد از مصرف چیا می‌بینیم، هرگز با زندگی‌مون این کار رو نمی‌کنیم.» – **ایده اصلی فیلم از کجا آمد؟ همه چیز از آن کتاب مرگ تبتی آغاز شد؟**

نه واقعاً. ترکیبی از کتاب‌های درباره مرگ و زندگی و زندگی بعد از مرگ بود، مثل کتاب ریموند مودی به اسم زندگی پس از زندگی و علاقه به نمایش چیزی که مردم اسمش را گذاشته‌اند تجربه خارج از جسم. خودم چند بار این کار را امتحان کردم و کتاب‌هایی درباره اینکه چطور می‌توانید از بدن‌تان خارج شوید، خواندم. اما هیچ‌گاه این اتفاق روی نداد. در اصل شما تنفس‌تان متوقف می‌شود، هر سه دقیقه یک بار نفس می‌کشید اما در همین لحظه ممکن است بمیرید چون به خاطر کمبود اکسیژن بدن‌تان مثل سنگ می‌شود، اما من هرگز از کلایدم جدا نشدم. پس بعد به این نتیجه رسیدم که تنها دراحل قضیه ساختن فیلمی است که انگار در آن شما از بدن‌تان خارج شدید. در حقیقت تمام این وسواس‌های فیلم، وسواس‌های خود من در ۲۰ سالگی‌ام است. فکر می‌کنم این فیلم بیشتر به درد نوجوانان می‌خورد تا بزرگسالان. جالب است که آخرین فیلم‌ام کودکانه‌ترین فیلم من هم هست.

– **در چه مرحله‌ای تصمیم گرفتید فیلم را در ژاپن بسازید؟**

در اصل فیلمنامه در ژاپن اتفاق نمی‌افتاد. اما من در ۱۵ سال گذشته خیلی به ژاپن سفر کردم و همیشه رویای فیلم ساختن در ژاپن را داشتم. فکر می‌کردم این فیلم می‌تواند در پاریس با احتمالاً نیویورک یا لندن اتفاق بیفتد، فقط به این دلیل که در ژاپن نمی‌توانستیم از کرین خیلی بلند استفاده کنیم. اما هر چه بیشتر با ژاپنی‌ها آشنا شدم بیشتر فهمیدم که کار کردن با آنها چقدر ساده است. شش یا هفت سال پیش بود که تصمیم گرفتم جریان فیلم در ژاپن اتفاق بیفتد. آخرین بار هم در نیویورک به دنبال لوکیشن مناسب گشتم اما متوجه شدم آن انرژی پرشور ده ۷۰ دیگر به طور کامل از میان رفته است. حالا نیویورک دیگر به یک شهر کاملاً بورژوازی